

از کجا آمد، به پسری خورد و او را کشت و خاندانی برای وی نیافتند. این پسر، زیر سرپرستی دایی خود به سر می برد. ابوعبیده، در این باره به عمر نوشت: «خونبهای او را به چه کسی بدهم؟». عمر در پاسخ نوشت:

پیامبر (ص) گفت: «خدا و پیامبر او، سرپرست بی کسان و دایی وارث کسی است که وارثی ندارد». (نیز بنگرید: نامه ۳/۳۵۶).

۳/۳۵۶

### نامه عمر به ابوعبیده، درباره شنا و تیراندازی

تاریخ عمر، ابن جوزی ص ۹۵؛ بحن ۴۶/۱ (ش ۳۲۳)؛ سنن سعید بن منصور ۱۷۴/۲ (ش ۲۴۵۵)؛ مصنف عبدالرزاق ج ۹ ش ۱۶۱۹۸.

عمر به ابوعبیده بن جراح نوشت:

به پسران خود، شنا و به رزم آورانان، تیراندازی بیاموزید. در (سنن) سعید بن منصور آمده است: به پیکارگراتان، تیراندازی و به پسرانان، شنا کردن بیاموزید. روایت عبدالرزاق فراگیرتر است: عمر بن خطاب به فرمانروایان شام نوشت که هدف گیری بیاموزند و میان دو هدف را با پای برهنه بپمایند. (و فرمود) به کودکان خود، نوشتن و شنا کردن بیاموزید. زمانی که ایشان سرگرم تیراندازی بودند، کودکی از آنجا گذشت. تیر یکی از ایشان به وی رسید و او را کشت (فرماندار حمص) در این باره به عمر نامه نوشت. عمر در پاسخ وی نوشت: «کاوش کن تا بدانی که آیا در جاهلیت، میان ایشان انتقام خونی بوده است یا نه؟» فرماندار حمص نوشت: من نوشتم و بررسی شد؛ ولی به موردی برنخوردم که ایشان با یکدیگر، مبادله ای داشته باشند. نیز وی به عمر نوشت که مقتول جز يك دایی، خویشاوند و وارث شناخته شده ای ندارد. عمر نوشت: «خونبهای وی، به دایی او می رسد و دایی به منزله پدر است». عمر درباره ارث این پسر، از سرپرستان و برده دارانی که او را آزاد ساخته بودند، سخنی به میان نیاورد. (نیز بنگرید: نامه ۲-۱/۳۵۶).

۴/۳۵۶

## نامهٔ عمر دربارهٔ زکات اسبان و بردگان

بع ش ۱۳۶۵.

مردم شام به ابوعبیده بن جراح فرمانروای خود گفتند: «از اسبان و بردگان ما، زکات بستان». او نپذیرفت... بار دیگر در این باره با وی سخن گفتند و او نپذیرفت. پس از آن، ابوعبیده به عمر نامه نوشت.

متن نامه، در دست نیست.

عمر به او نوشت:

چنانچه خود بخواهند، زکات آنها را از ایشان بگیر و بدیشان خود بازگردان و یا در راه خوراک بردگانشان به مصرف برسان.

۱/۳۵۷، ۳۵۷

## پیمان با مردم بیت المقدس

طب ص ۲۴۰۵-۲۴۰۶.

مقابله کنید: یعقوبی ۱۶۷/۲؛ الأزدی (دو نسخهٔ خطی پاریس) ورق ۷۳/الف - ب (۱۳۲/الف). دربارهٔ متن و تحقیق بیرامون آن، بنگرید: لینپول Lanepole ص ۲۳۲ و پس از آن.

الأزدی آورده است: هنگامی که عمر در ایلیا نزد مسلمانان رفت (بنگرید: ش ۳۵/۳۵۳ پیشین)، ابوعبیده به مردم ایلیا پیام داد که «نزد امیر مؤمنان بیایید و برای خویشتن، از وی پیمان بستانید». بعدنبال این پیام، ابن جمعه (ن ابن الجعید)، در میان شماری از بزرگان ایشان نزد وی آمد. عمر، زنهارنامه و پیمان صلحی برای آنان نوشت... ابوعبیده عمرو بن عاص را به فرمانروایی فلسطین گماشت. (الأزدی متن نامهٔ عمر را نمی‌آورد)، ولی طبری آن را بدان گونه که در زیر آمده، روایت کرده است:

عمر در جایه با مردم ایلیا (بیت المقدس)، پیمان صلح بست و جز مردم ایلیا برای هر ولایت نیز يك نسخه صلحنامهٔ یکسان برابر با پیمان نامهٔ مردم لُد - که بهزودی خواهد آمد - نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زنه‌نامه‌ای است که بنده خدا عمر، امیر مؤمنان، به مردم ایلیا داده است:

وی به جانها، داراییها، پرستشگاهها و صلیبهای ایشان، به بیماران و تندرستان و دیگر مردم آنجا، پناه داده است. یعنی کُنشتهای ایشان و جایگاه زندگی مردم، ویران نمی‌شود و از اندازه و پیرامون آنها کاسته نخواهد شد. همچنین از شمار صلیبها و از مقدار داراییهایشان نباید بکاهند. در راه آیینشان، به کاری وادار نخواهند شد و به هیچ‌یک از ایشان زیانی نخواهد رسید. هیچ‌کس از یهود را در ایلیا با آنان اسکان نخواهند داد.

بر مردم ایلیاست که چون مردم مدائن، سرگزیت پردازند و رومیان و دزدان را از آنجا بیرون کنند. هرکس از ایشان که از آنجا بیرون رود، تا رسید به جایگاه امن خویش، در پناه ما خواهد بود. کسی که بماند نیز در امان است و باید مانند مردم ایلیا سرگزیت پردازد. از مردم ایلیا (فلسطین) آنان که بخواهند پرستشگاهها و صلیبهای خود را رها کنند و داراییهای خویش را بردارند و با رومیان بروند، بی‌گمان تا رسیدن به پناهگاه خود، جانها، پرستشگاهها و صلیبهای ایشان در امان خواهد بود. هرکس از رومیان که پیش از کشته شدن فلان کس در ایلیا دارای زمینی بوده است چنانچه بخواهد در اینجا بماند، باید همچون مردم ایلیا سرگزیت پردازد. هرکس بخواهد، با رومیان می‌رود؛ و هرکس بخواهد که به‌سوی خانواده خود بازگردد، تا هنگام درو چیزی از وی نخواهند ستاند.

تا زمانی که ایشان سرگزیت مقرر را پردازند، پیمان خدا و تعهد پیامبر وی و جانشینان او و مؤمنان، در گرو این نوشته خواهد بود.

خالد بن ولید، عمرو بن عاص، عبدالرحمن بن عوف و معاویه بن ابوسفیان، بر آن گواه گشتند و معاویه در سال پانزدهم هجری، آن را نوشت و بر آن گواه گشت.

۲/۳۵۷

نامه عمر به عمار بن یاسر درباره جواز آشامیدن الطلا

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۷۳/ب (۱۳۲/الف - ب).  
ر.ک: صحیح بخاری، کتاب ۷۴، باب ۱۰ در ترجمه آن باب.

عمر در ایلیا ماند. عمرو بن عاص به وی گفت: ای امیر مؤمنان! مردم این سرزمین، افشراهی نزد ما

می‌آوردند که آن را فشرده و پیش از جوشش پخته‌اند. آن، همچون ربّ شربتی است شیرین که آن را پخته‌اند تا دو سومش از میان رفته و يك سوم آن بهجا مانده است. عمر از چگونگی آن پرسید و خود نیز به آن نگریست و گفت: گمان نمی‌کنم اشکالی داشته باشد. مردم گفتند: ما آن را می‌افشیریم و سپس پیش از آنکه به جوشش آید، آن را می‌پزیم تا دوسوم آن، برود و يك سوم آن بماند. عمر گفت: بخش حرام آن رفته و مقدار حلال آن، بهجا مانده است. سپس گفت: ای عمرو از آن بنوش که باکی بر نوشیدن آن نیست. راوی گوید: نام این نوشیدنی «طلاء الابل» بود که از آن پس، بهنام «الطلاء» نامیده شد. و نیز راوی گوید: سپس عمر، درباره آن، به عمار یاسر نوشت:

اما بعد، من به سرزمین شام رفتم. مردم آنجا آشامیدنی که آن را می‌نوشیدند، نزد من آوردند. از ایشان پرسیدم که آن را چگونه می‌سازند. گفتند: آن را می‌پزند تا دوسومش از میان برود و يك سوم آن بهجا ماند. و آن، هنگامی است که جوشش و باد جنون آن نابود می‌گردد؛ و بخش حرامش، می‌رود و مقدار پاک آن، بر جای می‌ماند. به مسلمانان همراه خود دستور ده تا همراه نوشیدنیهای خود، از آن نیز سود جویند.

والسلام.

۳/۳۵۷

### نامه معاذ بن جبل به عمر، درباره درگذشت ابوعبیده

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۷۸/الف (۱۴۰/ب - ۱۴۱/الف).

به بنده خدا امیر مؤمنان عمر، از معاذ بن جبل:

درود بر تو. من همراه تو آفریدگاری را می‌ستایم که جز او خدایی نیست. اما بعد، ای امیر مؤمنان ابوعبیده بن جراح که در کار خدا مردی درستکار و خداوند در نظرش بزرگ بود؛ و او خود در نظر تو و ما گرانمایه می‌نمود، درگذشت. خداوند همه گناهان او را بیامرزد. «ما از آن خداییم و بهسوی وی، باز می‌گردیم»<sup>۱</sup>. از خدا برای او پاداش می‌خواهیم و درباره وی به لطف او پشتگرمیم. من زمانی این نامه را به تو نوشته‌ام که بیماری وبا و مرگ، میان مردم گسترش یافته است. پیداست که هیچ کس زمان مرگ خود را به خطا از دست نخواهد داد؛ و آنکس که نمرده است، نیز خواهد مرد. از خدا می‌خواهیم که بهجای دنیا، آنچه که در نظر او بهتر است، نصیب ما گرداند. از آفریدگار می‌خواهیم که — چه ما را زنده نگهدارد یا بمیراند — از سوی همه امت مسلمان، به تو پاداش نیک

دهد. یعنی تو را در بخشایش و آمرزش و خرسندی و بهشت خویش، جای دهد. درود و بخشایش و برکات خدا بر تو باد.

۱. بقره/۱۵۶.

۴/۳۵۷

### نامه عمرو بن عاص به عمر، درباره درگذشت معاذ بن جبل

الآزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۷۸/ب (۱۴۱/الف).

چند روزی از آن نگذشته بود که نامه عمرو بن عاص با خبر مرگ معاذ بن جبل — که خدایش پیامرزا — به دست عمر رسید. عمرو بن عاص نوشته بود:

برای بنده خدا عمر، امیر مؤمنان، از عمرو بن عاص:

درود بر تو. به راستی که من همراه تو خدایی را می ستایم که جز او آفریدگاری نیست. اما بعد، معاذ بن جبل — که خدایش پیامرزا — درگذشت. مرگ و تباهی میان مسلمانان، راه یافته است. مردم از من اجازه خواسته اند که از شهر دور شوند و به بیابان بروند و من می دانم که مانند کسی در جایی، زمان مرگ او را نزدیک نمی سازد و گریختن از آن جایگاه، نیز او را از لحظه فرارسیدن مرگش دور نمی گرداند و با آن کار، نمی تواند سرنوشت را از خود دور کند.

درود و بخشایش و برکات خدا بر تو باد.

۱. از دریافت خبر مرگ ابو عبیده جراح. — م.

۵/۳۵۷

## فرمانروا ساختن یزید بن ابوسفیان بر سپاهیان شام

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۷۸/ب (۱۴۱/ب).

چون خبر مرگ ابوعبیده و معاذ به عمر رسید. ولایتهای شام را از هم جدا کرد. از اینرو، عبدالله بن قُرط ثُمالی را به جمص روانه کرد و وی يك سال بر آنجا فرمان راند. عمر، حبيب بن مَسْلَمَه را از فرمانروایی آنجا برکنار ساخت. ابودرداء انصاری را به کارگزاری دمشق، برگماشت. و یزید بن ابوسفیان را به فرماندهی لشکری که در شام بودند، برگزید و به وی نوشت که به قیساریه برود. هنگامی که عمر، عبدالله بن قُرط را از فرمانروایی جمص عزل کرده بود، عبادة بن صامت انصاری، پرچمدار پیامبر خدا(ص) را که نماینده مردم خود بوده و در بَنُو عَقَبَه نیز حضور یافته بود، به آنجا گسیل کرده بود. (نیز به نامه زیر بنگرید).

۷۰۶/۳۵۷

## دو نامه از عمر، درباره گماشتن یزید به فرماندهی سپاهیان شام

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۷۹/الف - ب (۱۴۲/ب - ۱۴۳/الف).

سپس عمر به یزید بن ابوسفیان نوشت:

اما بعد، من تو را به فرماندهی همه لشکریهای شام برگزیدم و به آنان نوشتم که سخن تو را بشنوند و از تو فرمان برند و از هیچیک از دستورهایی تو سرنییچند. از اینرو، برو و لشکر مسلمانان را بیارای و سپس آنان را به سوی قیساریه برو در آنجا اردو بزن و تا خداوند تو را پیروز نگرداند، از آنجا دور شو؛ زیرا تا آنگاه که مردم قیساریه دشمنان شما در شهر خود در کنار شما زندگی کنند، مسلمانان چنان که باید در شام به پیروزی نرسیده‌اند. و تا هنگامی که يك تن از فرمانبران امپراتور که در شام از دستورهایی شما سرمی‌یچید بهجا مانده باشد، وی از شام چشم برنخواهد داشت. شما اگر قیساریه را گشوده بودید، خداوند امید او را از همه شام می‌برید. خدای - عزوجل - به خواست

خود، وی را ناامید می‌سازد و به مسلمانان نیکی خواهد کرد.

### اعلام فرمانروایی:

نامهٔ عمر با يك متن به‌دست فرماندهان گروه‌های رزمنده رسید:

اما بعد، من یزید بن ابوسفیان را به فرماندهی کل سپاه شام برگماشته و به او دستور دادم که به‌سوی قیساریه به‌راه افتد. از فرمان او سرمی‌چید و با نظر او هماهنگ باشید. والسلام.

۸/۳۵۷

### نامهٔ یزید به فرماندهان سپاهیان در شام

الأزدي (دو نسخهٔ خطی پاریس) ورق ۷۹/ب (۱۴۳/الف).

یزید بن ابوسفیان، نامه‌ای با يك متن به فرماندهان لشکرها در شام نوشت:

اما بعد، من به مردم فرمان بسیج دادم. می‌خواهم آنان را به قیساریه برم. از این‌رو، از هر سه مرد، يك تن را بیرون فرستید و در روانه ساختن آنان به سوی من، شتاب کنید. والسلام.

۱۰،۹/۳۵۷

### نامهٔ یزید به عمر، همراه با مؤدۀ فتح قیساریه و پاسخ عمر به وی

الأزدي (دو نسخهٔ خطی پاریس) ورق ۸۱/ب - ۸۲/الف (۱۴۷/الف - ب).

نامهٔ یزید بن ابوسفیان به عمر بن خطاب... همراه دو مرد از قبیلهٔ جذام:

به‌نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

اما بعد، اندیشهٔ امیر مؤمنان دربارهٔ مردم شام، اندیشه‌ای بود که به راهنمایی خداوند پدید آمده بود

و کسانی را که بر پایه آن کار کرده‌اند، نیز به راه راست راهنمایی کرده است. چنین اندیشه‌ای بر امیر مؤمنان و پیروان او، فرخنده باد. به فرمانروای مسلمانان گزارش می‌دهم که ما و مردم قیساریه، چندین بار پیکار کردیم و در همه این نبردها، خداوند آنان را ناتوان و نیرنگشان را زیانبار و ایشان را گرفتار ساخت. چون دیدند که خداوند نیرویشان را گرفت و آنان را خوار ساخت، و با خردی و ناتوانی روبرو گردانید؛ و بزرگان و جنگاوران و پادشاهانشان را کشت، به درون شهرهای خود گریختند و در دژهای خویش، پناه گرفتند. ما محاصره آنان را به درازا کشانیدیم، راه نیرو و خواربار را برایشان بستیم و آنان را در دشوارترین گونه سختی قرار دادیم. چون با ناتوانی و سختی روبرو شدند، خداوند آن شهر را بر ما گشود. سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است. و درود و رحمت آفریدگار بر تو باد.

### عمر در پاسخ وی نوشت:

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از بنده خدا امیر مؤمنان عمر، به یزید بن ابوسفیان. درود بر تو. به‌راستی که من همراه تو آفریدگاری را می‌ستایم که جز او خدایی نیست. اما بعد، نامه تو به من رسید و از پیروزی که برای مسلمانان یاد کرده بودی، آگاه گشتم. از این‌رو، پروردگار جهانیان را سپاس می‌گویم و شما نیز وی را سپاس گوید تا نعمت خود را بر شما فزون و کامل گرداند. زیرا این خدا بود که شما را از رنج دشمنانتان آسوده گردانید. روزیتان را گسترده ساخت و شما را در شهرها جای داد و نیرومند گردانید و آنچه را که خواستید، در اختیارتان نهاد. «اگر نعمت خدا را شماره کنید، به همه شماره‌های آن، دست نتوانید یافت. به‌راستی که آدمی سخت ستم‌پیشه و ناسپاس است».

درود بر تو.



۱۲۰۱۱/۳۵۷

## نامه یزید از بستر مرگ و به فرمانروایی برگزیدن معاویه در جای خویش

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۸۲/الف (۱۴۷/ب - ۱۴۸/الف).

یزید بن ابوسفیان رفت تا در دمشق فرود آمد. وی تنها يكسال در آنجا بهسر برد و جان سپرد -  
 خدایش بیامرزد. چون مرگ یزید نزدیک گشت، به عمر نوشت:  
 بهنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد، من این نامه را زمانی به تو می نویسم که به گمان خویش در نخستین روز از آن جهان و  
 آخرین روز از این جهان بهسر می برم. آفریدگار جهان، از سوی ما و همه مسلمانان به تو پاداش  
 نیک دهد؛ و بهشت خود را جایگاه ما و تو گرداناد. از این رو، هر کس را که می پسندی برای  
 فرمانروایی شام روانه کن؛ ولی من، معاویه بن ابوسفیان را بر این مردم، جانشین خویش ساختم.  
 چون نامه یزید به دست عمر رسید، سخت بی تاب گشت و فرمان حکمرانی معاویه را برای شام  
 نوشت و مدت چهار سال او را در سمت فرمانروایی آن مرز و بوم نگاه داشت. هنوز معاویه بر شام  
 فرمان می راند که عمر چشم از این جهان فرو بست.

۳۵۸

## پیمان با مردم لُد

طب، ص ۲۴۰۶-۲۴۰۷.

بهنام خداوند بخشاینده بخشایشگر  
 این، زنهارنامه ای است که بنده خدا عمر، امیر مؤمنان به مردم لُد و به همه فلسطینیانی که با  
 ایشانند، داده است:

وی به جانها، داراییها، پرستشگاهها و صلیبهای آنان، به بیماران و تندرستان و دیگر مردم  
 ایشان، پناه داده است که: کشتهای آنان مسکونی و یا ویران نگردد؛ از آنها چیزی کاسته نشود؛ و  
 به هیچ کس از ایشان زیانی نرسد.

مردم لُد و فلسطینیانی که با ایشانند، باید همچون مردم شهرهای شام، سرگزیت بپردازند.  
 چنانچه ایشان از دیار خویش بیرون روند، برابر همه آن شروط<sup>۲</sup>، با آنان رفتار خواهد شد.

۱. در متن طبری میان این جمله و جمله پس از آن عبارت: «ولا من خبزها و لا مللها ولا من صلبيها ولا من أموالهم ولا يكرهون على دينهم» (و نه از پیرامون کتیسه‌ها و نه از آینه‌های آنان، نه از صلیبها و نه از دارایشان، چیزی کاسته نگردد؛ و در راه دین خود، آسیبی نبینند؛) نیز افزوده است (طبری ص ۲۰۴۷). م.
۲. یعنی شروطی که در پیمان‌نامه ۳۵۷، از آن یاد شده است. م.

## ۳۵۹

## پیمان با مردم الرقه

بلاذری ص ۱۷۳.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زنه‌ارنامه‌ای است که عیاض بن غنم در روزی که به رقه گام نهاد، به مردم آنجا داد؛ ایشان در صورتی که سرگزیت پذیرفته را پردازند و به کشتار نهانی مسلمانان دست نیازند و کتیسه و پرستشگاهی نسازند؛ ناقوسی ننوازند و نماز با عوث<sup>۱</sup> نگزارند و صلیب در دست نگیرند، وی به جانها و داراییهای ایشان، پناه خواهد داد و کنشتهای آنان، ویران یا مسکونی نخواهد گشت. خداوند، گواه می‌باشد و گواهی وی بسنده است.

(جای مهر عیاض)

۱. به واژه‌نامه بنگرید. م.

## ۳۶۰

## پیمان با اسقف الرها

بلاذری ص ۱۷۴.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته عیاض بن غنم برای اسقف الرهاست:  
 اگر شما دروازه شهر را بگشایید و از سوی هرکس، يك دينار پول و دو مُد گندم بدهید، جانها،  
 داراییهای خود و پیروانتان در امان خواهد بود.  
 بر شماست که راه گم کرده را، راه بنمایید و پلها و راهها را بسامان کنید و نیکخواه مسلمانان  
 باشید.  
 خداوند، گواه است و گواهی وی بسنده می‌باشد.

۳۶۱

### پیمان با مردم الرها

بلا، ص ۱۷۴؛ بع ش ۵۲۰، الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۷۲/الف. وی گفته است: اصل  
 این پیمان نامه، در زمان عمر بن عبدالعزیز، در دست اسقف الرها بوده است.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر  
 این، نوشته عیاض بن غنم و مسلمانان همراه وی برای مردم الرهاست:  
 من به خونها، داراییها، فرزندان و زنان، شهر و آسیابهای ایشان، پناه داده‌ام؛ به شرط آنکه بدهی  
 پذیرفته را بپردازند، پلهای ما را بازسازی و راه گم کرده ما را، راهنمایی کنند.  
 خداوند، فرشتگان و مسلمانان، بر این نوشته گواه گشتند.

۲-۱/۳۶۱

### سلطه مشترك بر عرب السوس<sup>۱</sup>، و سپس کوچ دادن مردم آن

الأموال، ابو عبید ش ۴۶۵-۴۷۴؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۶۰/الف. نیز مقابله کنید:  
 ورق ۶۸/الف.

از عمیر بن سعد آورده‌اند که گفت: سرزمینی به نام «عرب السوس» میان مسلمانان و رومیان بود

که آن را به حال خود گذاشته بودند، با این شرط که مردم آن، مسلمانان و رومیان را از حرکات خطرناک یکدیگر در مرزها، آگاه سازند. راوی گوید: پس عمیر به عمر نوشت:

مردم «عرب السوس» دشمن را به رازهای ما آگاه می‌سازند؛ ولی کارهای نهانی آنها را از ما پنهان می‌دارند. همان راوی گوید: عمر در پاسخ وی نوشت:

به‌جای يك خر، دو خر و به جای هر چیزی دو برابر آن را به آنان پیشنهاد کن. چنانچه پذیرفتند، آنها را به ایشان پرداز و آنان را از آنجا کوچ ده و جایگاهشان را ویران ساز. چنانچه نپذیرفتند، تا يك سال مهلتشان ده و آشکارا به ایشان اعلام جنگ کن و سپس از آنجا کوچشان ده و آنجا را ویران کن.

راوی گوید: عمیر آن امر را به ایشان پیشنهاد کرد ولی نپذیرفتند. يك سال به آنان مهلت داد و سپس از آنجا کوچشان داد و جایگاهشان را ویران ساخت. این شهر در مرز ناحیه الحدث (الرها) قرار داشت.

... در روزگار عباسیان هنگامی که درباره قبرس از فقیهان اسلامی نظر خواستند، ایشان گفتند: ما برای قبرس، هیچ چیزی همانندتر از عرب السوس و فرمان عمر بن خطاب درباره آن، نمی‌بینیم.

۱. عرب‌سوس به فتح اول و سکون دوم. سپس باء يك نقطه و سین مکسر، می‌باشد که سرزمینی از مناطق مرزی و در نزدیکی المصیصه بوده است. بنگرید: یاقوت ۶۲۳/۳. م.

۳/۳۶۱

## نامه عمر هنگام پیکار با رومیان در زمستان

الکئی، دولاوی ۱۰۲/۱.

جعونة بن حارث، کسی را نزد عمر فرستاد. وی از سوی عمر فرمانده رزمندگان بود. عمر به او گفت: آیا مسلمانان تندرست مانده‌اند؟ گفت: آری، همه مسلمانان به‌جز يك تن که چهار پایش او را بر زمین زد و در برف فرورفت، تندرستند. عمر گفت: پس او چه کرد؟ گفت: مرد. گفت: و تو بی‌پروا بالای سر او ایستادی! سپس گفت: بگوئید فلان کس — نویسنده او — بیاید. پس به کارگزار خود، جمونه نوشت:

از شیخونهای زمستانی سخت پرهیز. سوگند به خدا که جان يك مرد مسلمان در نظر من، از روم و آنچه در آن است، گرانمایه‌تر است.

۳۶۲

**فرمان عمر برای عمرو بن عاص، هنگام عزیمت وی برای گشودن مصر**

بع ص ۵۸.

اگر نوشته من پیش از ورود به مصر به‌دست تو رسد، به جایگاه خویش بازگرد؛ ولی چنانچه به مصر درآمده بودی، به راه خود ادامه ده.

۳۶۳

**فرمان خلیفه عمر برای عمرو بن عاص، فرماندار مصر**

نُخْبَةُ الثَّوْرِ فِي عَجَائِبِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، شَمْسُ الدِّينِ ابُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْصَارِيُّ صُوفِيٍّ  
دمشقی (چاپ پترزبورگ) ص ۱۰۹.

اما بعد: ای عمرو هنگامی که نامه مرا دریافتی، پاسخ آن را برای من بنویس و در آن، از مصر، رود نیل و چگونگیهای آن و آنچه که مصر بر آن استوار است، انسان برای من بنویس که گویی من در کنار آن هستم.

## پاسخ عمرو [به عمر] در وصف مصر.

نُخْبَةُ النَّهْرِ، ص ۱۰۹-۱۱۰ (روایت این کتاب در چند جا افتادگی دارد). التَّرَاتِيْبُ الْاِدَارِيَّةُ، كِتَابِي  
 ۲۶۶/۲-۶۷ (به نقل از النُّجُومُ الزُّهْرَةُ، ابوالمَحَاسِن ۱/۳۲-۳۳).

عمرو بن عاص در پاسخ عمر، نامه‌ای به وی نوشت:

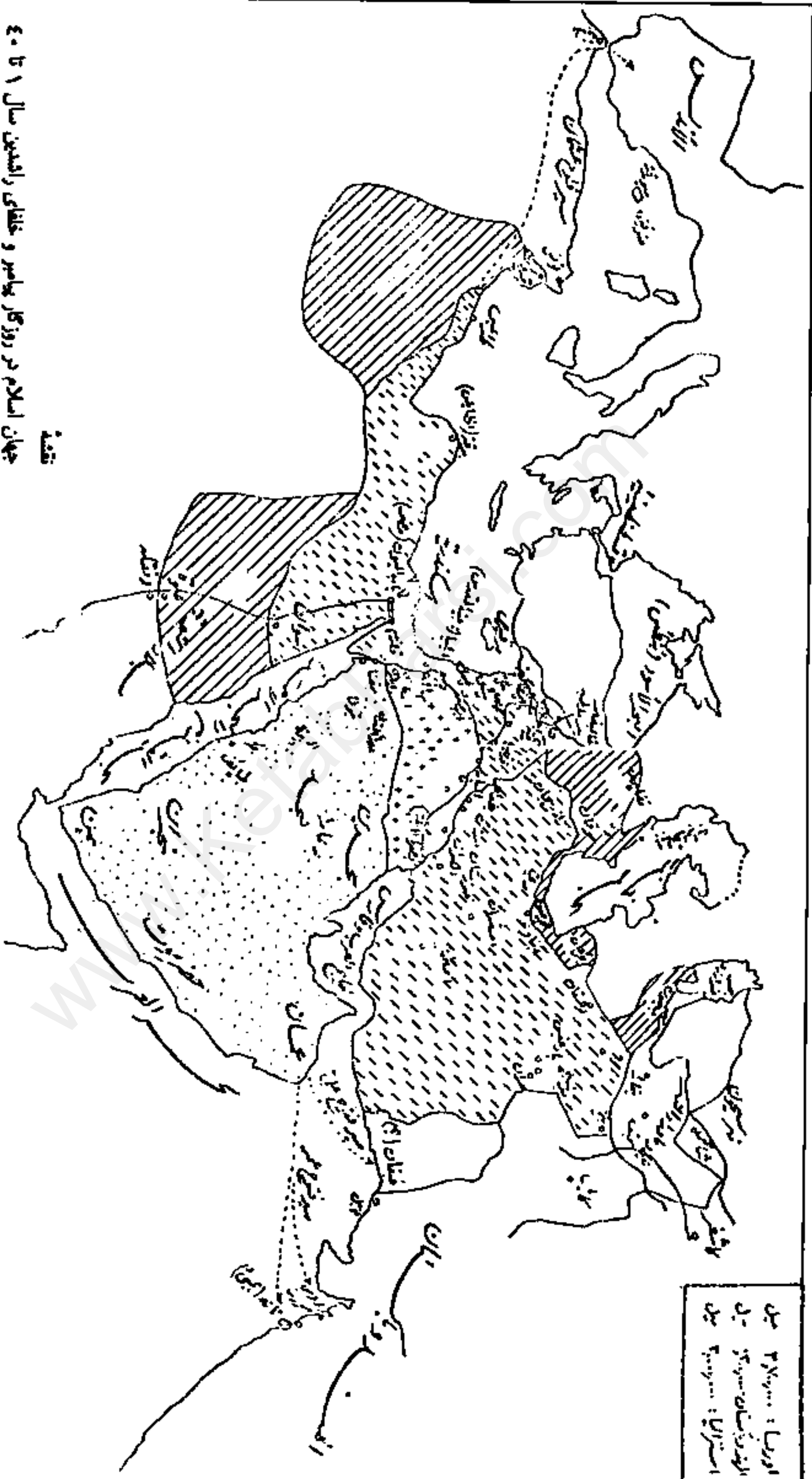
به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد: ای امیر مؤمنان! سرزمین مصر، خاکی تیره‌گون و علفزاری سرسبز است و در میان دو کوه قرار دارد. کوهی از ریگی که چون شکر، اسب لاغر میان و پشت شتر کوهان بریده، هموار است. خوراک مردم آن، از آسوان تا بیابان منشا به‌دست می‌آید. رودی از میان مصر می‌گذرد که بامدادان و شامگاهانش برکتزا و شادی‌افزاست. بسان جریان خورشید و ماه، با فزونی و کاستی روان است. در زمانی از سال، چشمه‌ساران و مخازن آنها که برای پیوستن به آن، مسخر و فرمانبر اویند، بدان روی می‌آورند. تا آنکه آب آن بسیار گشته به‌سختی می‌خروشد و موجهای توفنده آن، بالا می‌رود؛ به‌گونه‌ای که رفتن از شهری به شهری دیگر، جز به کمک قایقهای سبک یا کشتیهای کوچکی که در میان ریسمانها، بسان دسته‌های پرندگان یا شتران نیلگون به چشم می‌خورند، انجام‌شدنی نیست. پس از سپری گشتن آن زمان، آب نیل به حالت پیش از جوشش و فزونی سرشار خویش، بازمی‌گردد. سپس نهفته‌های درون آن آشکار می‌گردد و به دنبال آن، رنجبران و مزدورانی که بر پیمان خویش استوارند و برای دیگران رنج می‌برند و خود از دسترنج خویش، بهره‌ای ندارند، دل زمین و بلندبهای آن را می‌شکافند و به امید آنکه خداوند، از بهره‌ای کامل برخوردارشان سازد، در آن تخم می‌پاشند. تا آنکه دانه‌ها می‌رویند و در بالا آمدن بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و از شیارهای زمین، سر بر می‌آورند. خداوند از بالا با شبنم و از زیر، با رطوبت خاک سیرابش می‌سازد. گاهی ابری تیره پدیدار می‌گردد و زمانی ابری به چشم نمی‌خورد.

ای امیر مؤمنان! در این روزگار ما، اندک آن، بسیار و خیر آن فراوان است. با آنکه این سرزمین، بیابانی تیره است، دریایی نیلگون نیز هست؛ و با آنکه پرنیانی سبزفام است، دیبایی پُرنگار نیز هست. نیز با آنکه مرواریدی سپید است، جامه‌ای نوین و سیاه‌رنگ نیز هست. «خداوند، بهترین آفرینندگان بس بلندپایه است».

در مصر، سه گونه آیین حکم‌فرماست که سامانبخش زندگی مردم آن است:

نخست آنکه سخن رییس آن به زیان شخص فرودست، پذیرفته نمی‌گردد. دوم: مالیات را می‌ستانند و در راه آبادساختن کانالها و پلهای آن، به کار می‌گیرند. سوم: خراج هرگونه فراورده را



اورپا : ۳۰ سال  
 هندوستان : ۳۰ سال  
 استرالیا : ۳۰ سال

مقیاس

جهان اسلام در روزگار پیامبر و خلفای راشدین سال ۱ تا ۴۰

پدرزنیهای پیامبر سال ۱ تا ۱۱، ۱ میلیون مایل مربع

پدرزنیهای ابوبکر در ۱۳۱۱، ۲۰۰۰۰۰۰

پدرزنیهای عمر ۱۳ تا ۲۵ یک میلیون و نیم

پدرزنیهای عثمان ۲۵ تا ۳۶، ۲۰۰۰۰۰۰

پدرزنیهای علی ۳۶ تا ۴۰

جمع ۲۰۰۰۰۰۰۰۰



به هنگام فرارسیدن آن، می‌ستانند.<sup>۲</sup>

۱. مؤنون / ۱۴؛ تفسیر شبر ص ۵۲۵. م.
۲. بنگرید: التراتیب الاداریة ۲/۲۶۷. در همین مأخذ آمده است: هنگامی که این نامه به‌دست عمر رسید گفت: ای پسر عاص! چه نیکو وصف کرده‌ای! انسان که گویی مصر در برابر دیدگان من است. م.

۳۶۴/الف، ب

### رایزنی عمر، در سفر دریایی

النهاية، ابن الأثير، «برق».

عمرو بن عاص به عمر نوشت (گویا در پاسخ نامه‌ای که متن آن، در دست نیست): دریا آفریده‌ای بزرگ است که آفریده‌ای ناتوان، بر آن سوار می‌شود، همچون کرمی بر چوبی؛ همراه با خطر غرق‌گشتن و سرگردانی.

۳۶۵

### پیمان با مردم مصر

- طبری ص ۲۵۸۷-۸۹؛ قلّش ص ۳۲۴ بک (چاپ نخست) ۹۰/۷ (سال بیست).  
مقابله کنید: ابو عبید ش ۳۸۵.  
بنگرید: لین پول ص ۲۲۹-۲۳۰؛ بتلر. (Butler, Treaty of Misr)

هنگامی که عمرو بن عاص در عین شمس - که سرزمینی از آن قبطیان و مردم نوبه است - فرود آمد، مردم آنجا برابر وی درایستادند و عمرو نیز با ایشان به نبرد پرداخت. زبیر بن عوام از دیوار شهر بالا رفت و به‌رغم خواسته مردم آنجا، به درون شهر گام نهاد. مردم شهر پس از نزدیک گشتن به نابودی، به تسلیم تن دردادند. با اینکه مسلمانان آنجا را با پیکار به‌دست آورده بودند؛ با آن دیار مانند



سرزمین صلح رفتار کردند و مردم آن شهر، در شمار زمین در آمدند. نوشته صلح چنین بود:  
به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زنهارنامه‌ای است که عمرو بن عاص بر جانها و آیین<sup>۱</sup> و کنیسه‌ها و صلیبها و بر خشکی و دریای مردم مصر داده است. بر آنچه یاد شد، چیزی به زیان ایشان افزوده یا از آن کاسته نخواهد شد. نیز نوبیان را با ایشان، اسکان نخواهند داد. چنانچه مردم مصر این پیمان را بپذیرند و فزونی آب نیل نیز به هزارهزار برسد، باید سرگزیت بپردازند و پاسخگوی بزهکاریهای دزدان مصری نیز باشند<sup>۲</sup>. اگر کسی به پرداخت سرگزیت تن در ندهد، به اندازه شماره آن کسان، از سرگزیت ایشان کاسته خواهد شد. ما نیز نسبت به کسی که از پرداخت سرگزیت شانه خالی کرده است، تعهدی نخواهیم داشت. اگر آب نیل در پایان افزایش خود، از مقدار یادشده کمتر باشد، به همان اندازه از سرگزیتشان، چشم‌پوشی خواهد گشت.

هر کس از رومیان و مردم نوبه به این پیمان مصریان روی آورد، در سود و زیان، با ایشان برابر خواهد بود. و کسی که پیمان را نپذیرد و رفتن را برگزیند، تا رسیدن به پناهگاه خویش و یا تا بیرون رفتن از حوزه فرمانروایی ما، در زنهار ما خواهد بود. ایشان بدهی خود را بر سه بخش خواهند کرد و هربار، يك سوم آن را خواهند پرداخت.

تعهد خدا و پیامبر او و جانشین پیامبر، امیر مؤمنان و نیز تعهد مؤمنان، در گرو این پیمان است. آن دسته از مردم نوبه که این پیمان را پذیرفته‌اند، باید در جهت یاری مسلمانان، چنین و چنان رأس برده<sup>۳</sup> و چنین و چنان تعداد اسب بدهند. با پذیرفتن این تعهد، کسی با ایشان به ستیز برنخاسته و آنان را از تجارت در بیرون و درون سرزمین خود، باز نخواهند داشت.  
زبیر، عبدالله و محمد پسران او، گواه گشتند؛ و وزدان، آن را نوشت و خود نیز بر آن گواه شد.

۱. شماره جلد کتاب در متن، معلوم نگشته است. م.

۲. در طبری پس از کلمه «ملت»، واژه «أموالهم» نیز آمده است. م.

۳. ترجمه این جمله اخیر، از روی متن طبری، انجام گرفته است و عبارت طبری چنین است: «و علیهم ماجتی لصلواتهم» (طبری ص ۲۵۸۸). م.

۴. بنگرید: (پیمان با مردم نوبه، ش ۳۶۹). م.

۱/۳۶۵

## پیمانهای به هنگام گشودن مصر

الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۴۹/الف؛ الأموال، ابو عبید، ش ۳۸۵.

ابو عبید... گفت: از پیری که سال پرسیدم: آیا مصریان پیمانی داشته‌اند؟! گفت: آری. گفتم: آیا پیمان نامه نیز داشته‌اند؟ گفت: آری، نوشته‌ای نزد طلما فرمانروای اخنا و نیز نوشته‌ای نزد فلان و فلان کس بود. گفتم: پیمانشان چگونه بود؟ گفت: دو دینار گزیت و (تأمین) خوراک مسلمانان. پرسیدم: آیا از شروط مصریان آگاهی داری؟ گفت: آری، شش شرط بود: از سرزمینشان بیرون رانده نشوند؛ زنان و فرزندانشان را نهراسانند، به اندوخته‌ها و زمینهایشان آسیبی نرسد، و بر مقدار گزیت و بدهی ایشان نیفزایند.

... آنها شش شرط بود، از آن جمله اینکه: چیزی از زمینشان را نگیرند؛ بر بدهی ایشان نیفزایند، کاری بیرون از حد توانشان، از آنان نخواهند، به زنان و فرزندانشان دست‌درازی نشود و مسلمانان، با دشمنان ایشان پیکار کنند.

ابو عبید گفته است: گزارشها درباره پیمان مردم مصر، گونه‌گون است. من بر آنم که هر دو کار، روی داده و هر دو گزارش درست است. زیرا که مصر، دوبار گشوده شده است. بار نخست، با صلح بود. سپس رومیان بر ایشان چیره گشتند و بار دوم، با پیکار گشوده شد.

۲/۳۶۵

## نامه عمرو بن عاص، پیرامون گشودن اسکندریه برای بار دوم

الأموال، ابو عبید، ش ۳۸۷؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۴۹/ب.

مقوقس فرمانروای مصر، با عمرو بن عاص صلح کرده بود. هراکلیوس از آن کار خرسند نبود. از اینرو، سپاهیان روم را گسیل کرد و اسکندریه را گرفتند و به عمرو بن عاص اعلام کارزار کردند. وی با ایشان پیکار کرد و به عمر بن خطاب نوشت:

اما بعد، خداوند - که پاک و والاست - اسکندریه را با پیکار و فشار و بی‌پیمان و قرارداد، گشود.

۴-۳/۳۶۵

## نامهٔ عمر دربارهٔ بخش نکردن مصر به عنوان دست‌آورده‌ای جنگی

الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۲۱/ب.

سفیان بن وهب خولانی می‌گوید: ما مصر را بی‌هیچ پیمانی گشودیم. از این‌رو، زبیر بن عوام برخاست و گفت: ای عمرو بن عاص! این کشور را میان رزم‌آوران بخش کن. عمرو گفت: تا به امیر مؤمنان نامه ننویسم، آن را بخش نخواهم کرد. سپس به عمر نامه نوشت. متن نامه در دست نیست. عمر به وی نوشت:

آن را نگهدار تا فرزندان فرزندان ما، از آن دفاع کنند.

۱. یعنی مصر را باید برای همیشه نگهداریم و هیچگاه آن را میان مسلمانان بخش نکنیم. - م.

۷۰۶۰۵/۳۶۵

## داستان رود نیل و عادت گشتن همه‌ساله زنی، برای خواستاری لبریز گشتن آن رود

بك (چاپ نخست) ۱۰۰/۷ (سال بیستم).

از ابن لهیعه، از قیس بن حجاج، از کسی که به وی روایت کرده است، برای ما روایت کردند که او گفت: زمانی که مصر گشوده شد ماه بونه یکی از ماههای مصریان فرارسید. (شاید این همان payni ماه دهم از تقویم ایشان است). مردم مصر، نزد عمرو بن عاص آمده گفتند: «ای فرمانروا! این نیل ما دارای سستی است که جز با آن، جریان نمی‌یابد». پرسید: «آن چیست؟» گفتند: «هنگامی که دوازده شب از این ماه، بگذرد، ما به سراغ دختری دوشیزه، می‌رویم. پدر و مادر او را می‌بینیم و آن دو را خرسند می‌سازیم. سپس بهترین جامه‌ها و زیورها را بر تن او می‌پوشانیم و او را به درون نیل می‌افکنیم». عمرو به ایشان گفت: «در اسلام چنین کاری روا نیست. اسلام سنتهای پیش از خود را درهم می‌شکند». راوی گوید: ماههای بونه، ایپ (Epiphi) و مسری

(Mesori) را گنرانند، ولی آب نیل، اندک و بسیار، بالا نیامد تا آنکه مردم مصر بر آن شدند که از آنجا کوچ کنند.

عمرو، تصمیم آنان را به عمر بن خطاب نوشت.

متن نامه در دست نیست.

پس عمر در پاسخ وی نوشت:

تو کار درستی کرده‌ای. من همراه نامه خود، یادداشتی به سوی تو فرستاده‌ام؛ آن را به درون نیل بینداز.

چون نامه رسید، عمرو یادداشت را برداشت و در آن نوشته شده بود:

از بنده خدا امیر مؤمنان عمر، به نیل مردم مصر.

اما بعد، ای نیل! چنانچه تو به خواست خود و به فرمان خویش راه می‌پویی، از این پس دیگر مپوی، که ما نیازی به تو نداریم. ولی چنانچه به فرمان خداوند یگانه توانا در جریان بوده‌ای و اوست که تورا راه می‌برد، از وی می‌خواهیم که تورا به جریان آورد.

راوی گوید: سپس عمرو نوشته را در نیل افکند. پس از آن، بامداد روز شنبه فرارسید و دیدند که خداوند آب نیل را در يك شب، شانزده آرش بالا برده است. از آن پس، تا به امروز، خداوند آن سنت ناپسند را از مردم مصر، بازگرفته است.

۳۶۶-۳۶۷

### فرمان عمر درباره آزادساختن اسیران

طبری، ص ۲۵۸۱-۲۵۸۲.

از زیاد بن جَزْء زَبیدی که هنگام گشودن مصر در سپاه عمرو بن عاص بوده روایت است که او گفت: آنگاه که به بَلْهیب رسیدیم — و در آن زمان اسیران ما به مدینه، مکه و یمن رسیده بودند — فرمانروای اسکندریه، فرستاده‌ای نزد عمرو فرستاد و از وی درخواست کرد که اسیران را بازگرداند... و ما در انتظار رسیدن فرمان عمر به سر می‌بردیم تا اینکه نامه عمر رسید و عمرو بن عاص آن را برای ما خواند. در نامه آمده بود:

اما بعد: نامه تو به من رسید. در آن از پیشنهاد پرداخت سرگزیت از سوی فرمانروای اسکندریه،

در برابر بازگردانیدن اسیران سرزمین وی، سخن گفته بودی.

به جان خویشان سوگند یاد می‌کنم که در نظر من، سرگزیتی که برای ما و مسلمانان پس از ما پدیدار ماند، از فیثی که بخش گردد و سپس از میان برود، دوست داشتنی‌تر است. از این‌رو به فرماندار اسکندریه پیشنهاد کن که سرگزیت پردازد، با این شرط که اسیران مردم خود را که در اختیار شما هستند، میان برگزیدن دین اسلام و آیین مردم آنجا، آزاد گذارند. هر کس از ایشان که به اسلام بگردد، در شمار مسلمانان و در سود و زیان، با ایشان برابر خواهد بود. و کسی که آیین مردم خویش را برگزیند، برای او نیز مانند همکیشان وی، سرگزیت معین گردد.

ولی آن دسته از اسیران ایشان را که در دیار تازیان پراکنده شده و به مکه، مدینه و یمن رسیده‌اند، ما نمی‌توانیم برگردانیم؛ زیرا دوست نداریم درباره کاری که توانایی انجام دادن آن را نداریم، با ایشان پیمان ببندیم.

الف/۳۶۷

**فرمان عمر بن خطاب به کارگزار خود در مصر، پیرامون ستاندن گزیت**

النهائة، ابن الأثیر، «جلج».

نیز بنگرید: پیمان ۳۶۵/الف.

فرمان عمر به کارگزار خود در مصر:

از هر سر از قبض (شاید قبط = قبطیان؟) چنین و چنان مقدار گزیت بستان.

۳۶۸

**پیمان با مردم أنطابلس**

الخراج قدامة بن جعفر، ورق ۱۶۶؛ ابوعمید ش ۴۰۵ و ۴۹۰؛ یعقوبی ۱۷۹/۳.

عمرو بن عاص پس از گشودن اسکندریه، با سپاه خویش، به آهنگ مغرب راه پیمود تا به برقه که

همان شهر کرسی نشین أنطابلس<sup>۱</sup> است، رسید. وی با ستاننن سیزده هزار دینار سرگزیت، با مردم آنجا پیمان بست: که ایشان می‌توانند به جای سرگزیت، هر یک از فرزندان خویش و یا هر کس دیگر را بفروشند<sup>۲</sup>. وی در این باره، پیمان‌نامه‌ای برای ایشان نوشت که متن آن، به‌دست نیامده است.

۱. این سرزمین اکنون به نام کشور لیبی شناخته می‌شود (ابوعبید ص ۲۱۴، پانوشت محشی شماره ۴). — م.
۲. از لیث بن سعد، از سُهیل بن عقیل و از عبدالله بن هبیره سبایی روایت است که وی گفت: عمرو بن عاص با مردم أنطابلس از سرزمین بَرَقَه — میان افریقا و مصر — بر پایه پرداخت سرگزیت، پیمان بست. بر این شرط که آنان، هر یک از فرزندان خویش را که بخواهند، به جای سرگزیت بدهند (ابوعبید ش ۳۹۱. نیز بنگرید: همان مأخذ ش ۴۰۲، ۴۰۳ و ۴۹۰). — م.

۱/۳۶۸

## پیمان با بَرَبْران لواته

الأموال، ابن‌زنجویه (خطی) ورق ۶۵/الف؛ بع ۴۹۰.

از لیث بن سعد روایت است که عمرو بن عاص به بَرَبْران لواته نامه نوشته و بر آنان شرط کرده بود که:

بر شماست که برای پرداخت گزیت خود، پسران و دختران خود را بفروشید. لیث گفته است: چنانچه ایشان برده بودند، مسلمانان مجاز نبودند که این کار آنان را بپذیرند<sup>۱</sup>.

۱. روشن است که چون بردگان نمی‌توانند دارای چیزی و اختیار عملی باشند و آنچه که داشته باشند از آن برده‌داران است، از اینرو، نمی‌توانند فرزندان خود را بفروش بفرسائند و مسلمانان نیز نمی‌توانند پولی را که از این راه به‌دست آمده است؛ بپذیرند. — م.

۲/۳۶۸

## آموزش‌های عمر به فرماندهان لشکر و سپاه و کارگزاران (دریافت) سرگزیت

الأموال، ابن زنجویه (خطی) چندین روایت، ورق ۱۴/الف - ۱۵/ب.  
مقابله کنید: الأموال، ابو عبید، ش ۹۳.

عمر به فرمانروایان مردم گزیت پرداز نوشت که: تنها بر کسانی سرگزیت ببندند که تیغ سلمانی با تن آنها آشنا باشد<sup>۱</sup> و از زنان و کودکان، سرگزیت نستانند.... گزیت ایشان، چهل درهم یا (برای کسانی که با زر دادوستد می‌کنند) چهار دینار است. نیز در هر ماه باید دو مَد<sup>۲</sup> گندم و سه قسط<sup>۳</sup> روغن، برای خوراک مسلمانان پردازند. از چربی، عسل و جامه‌ای که امیر مؤمنان به مردم می‌پوشانید... (مقداری که عبیدالله<sup>۴</sup> آن را از یاد برده است). همچنین باید مسلمانانی را که نزد ایشان می‌آیند، سه روز میهمان خود سازند. گزیت مردم عراق برای هر سر، پانزده صاع است. عمر به فرماندهان ارتش نوشت: با کسانی که با شما پیکار کنند، پیکار کنید. زنان و کودکان را مکشید. تنها کسانی را از دم تیغ بگذرانید که تنهایشان با تیغ سلمانی آشنایی دارد<sup>۵</sup>.

۶... عمر به فرماندهان سپاه دستور داد تا از کسانی که با نقره دادوستد می‌کنند، چهل درهم و از کسانی که با زر معامله می‌کنند، چهار دینار بستانند. نیز دستور داد که بر گردنهای ایشان، مهر بنهند<sup>۷</sup>. از مردم شام و الجزیره، دو مَد گندم و چهار قسط روغن و مقداری چربی - (که مقدار آن را به یاد ندارم) - بخواهند. از مردم مصر، يك ارباب<sup>۸</sup> گندم و مقداری عسل - (که مقدار آن را از یاد برده‌ام) - و جامه‌ای که امیر مؤمنان تعیین کرده است، بگیرند. اینها مالیات معینی است که باید از مردم گرفته شود و مردم عراق نیز پانزده صاع پردازند. نیز باید گزیت پردازان، سه روز با آنچه که خود می‌خورند و خوردن آنها بر مسلمانان رواست، از ایشان پذیرایی کنند.

۱. یعنی بالغ شده باشند. - م.

۲. مَد، یکی از پیمانه‌ها است که مقدار آن، يك چهارم صاع و آن، اندازه مَد پیامبر (ص) است. هر صاع چهار یا پنج رطل است و مقدار هر رطل را به مقیاس امروز ۲/۵۶۴ کیلوگرم می‌دانند (مفاتیح العلوم، خوارزمی ص ۱۴؛ لسان ۴۰۰/۳، ۲۷۴/۱۵؛ المنجد «رطل»). باید دانست که مقدار این پیمانه‌ها در سرزمینهای گوناگون اسلامی، یکسان نبوده است. برای آشنایی بیشتر با وزنها و پیمانه‌های اسلامی، بنگرید: کتاب الخراج، یحیی بن آدم ص ۱۳۶-۳۸؛ ابو عبید، کتاب الأموال ص ۶۸۸، ۶۹۲، ۶۹۵-۹۶، غریب الحدیث ابن قتیبه ۱۶۲/۱-۱۶۳. - م.

۳. قسط نصف صاع است (ابو عبید ص ۶۹۲؛ مفاتیح العلوم ص ۱۴). - م.

۴. شاید این نام، ابو عبید است، نه عبیدالله، بنگرید: کتاب الأموال، ابو عبید ص ۶۹۵. - م.

۵. یعنی افراد بالغ و بزرگسال. - م.

۶. عبارت متن، تکرار گونه بود و از تکرار ترجمه، پرهیز شد. - م.
۷. درباره مهرنهادن بر گردن گزیت پردازان، قاضی ابویوسف می نویسد: «وَيَتَّبِعِي مَعَ هَذَا أَنْ تُخْتَمَ رِقَائِهِمْ فِي وَقْتِ جَبَايَةِ رُؤُوسِهِمْ حَتَّى يُفْرَغَ مِنْ غَرَضِهِمْ، ثُمَّ تُكْتَسَرُ الْخَوَاتِيمُ - كَمَا قَتَلَ بِهِمْ عَثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ - إِنْ سَالُوا كَسْرَهَا - ... عَنْ نَافِعٍ عَنِ اسْتَلَمَ مَوْلَى عُمَرَ عَنْ عُمَرَ... أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى عُمَالِهِ أَنْ يَخْتِمُوا رِقَابَ أَهْلِ الذَّمِّ» (نقطه گذاری، از مترجم است. کتاب الخراج ص ۱۳۷ و ۱۳۸) (شایسته است که هنگام گردآوری آنان برای تعیین سرگزیت، بر گردن ایشان مهر بنهند و سپس - چنانچه مهرزدگان بخواهند - کارگزاران، آنها را بشکنند، همان گونه که عثمان بن حنیف همین کار را کرد.... عمر به همه کارگزاران خود دستور داد که بر گردن مردم ذمی مهر بنهند). - م.
۸. إِرْكَبَ: پیمانه‌ای است مصری، برابر ۲۴ صاع ( الفائق ۵۳/۲). - م.

۳/۳۶۸

### دستور عمر درباره رفتار با مردم ذمی

کتاب الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۲۰/الف - ۲۰/ب.

عمر گفت: ای یرفا به مردمان شهرها درباره رفتار با اهل کتاب بنویس که موی پیشانی و جلو سر را بچینند و کستیها یعنی زنارها به میان خود ببندند تا جامعه ایشان، از جامعه پیروان اسلام شناخته شود.

۴/۳۶۸

### فرمان عمر درباره کشتن خوکها

الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۳۴/ب.

عمر به فرمانداران شهرها دستور داد که خوکها را بکشند و بهای آنها را از گزیتها بکاهند.



## ۵/۳۶۸

**فرمان عمر پیرامون نهادن شرطهایی بر زردشتیان، تا آن دسته از ایشان که اهل کتاب هستند، از آن گروه که اهل کتاب نیستند جدا گردند.**

سُنَن سَعِيدِ بْنِ مَنْصُورٍ، بَخْشِ دُومٍ، ش ۲۱۸۰، ۲۱۸۱، ۲۱۸۲؛ بَحْنِ ۱۹۰/۱-۱۹۱ (ش ۱۶۵۷، ناشر آن، به الرِّسَالَةِ شَافِعِي ش ۱۱۸۳، الأَمَّ ۹۶/۶، العِلِّيَّالِسي ۲۵۵، البُخَّارِي ۱۸۴/۶-۱۸۵ در حَاشِيَةِ فَتْحِ البَّارِي، وَ السُّنَنِ الكُبْرَى نيز ارجاع داده است)؛ بَع ش ۷۷ (ناشر آن، به ابوداود در شرح آن عَوْنُ المَعْبُودِ ۱۲۳/۳-۱۳۴، كِتَابُ الأَمْوَالِ، ابْنُ زَنْجَوِيَه (خطی بوردور در تركِيَه) ورق ۱۳/الف - ب نيز ارجاع داده است).  
مقابله کنید: الرُّوضُ الأَنْفِ، سَهِيلِي (ج ۱۳۳۲) ۷۹/۱ آنجا که تصریح کرده است: «عمر به کارگزاران خود نوشت...» و از اینجاست که وی جزء بن معاویه و ابوموسی اشعری را برابر روایت، چون مرسل إلیه یاد کرده است.

ابن زنجویه از بجاله بن عبدة المصری روایت کرده است که عمر بن خطاب به ما دستور داد که: به زردشتیانی که با شما به سر می‌برند، پیشنهاد کنید که از زناشویی با محارم بپرهیزند و با هم غذا بخورند تا ایشان را در شمار اهل کتاب بدانیم. و همه جادوگران و کاهنان را بکشید....  
روایت نخست سعید بن منصور: از بجاله روایت است که گفت: من دبیر جزء بن معاویه عمّ أحنف بن قیس بودم. نامه عمر بن خطاب، يك سال پیش از مرگ وی رسید که: «همه جادوگران را بکشید. زردشتیان را از محارم ایشان دور و آنان را از زمزمه، بازدارید. مادر پی این فرمان، سه تن زن جادوگر را کشتیم و مردان را از زنانی که در کتاب خدا حرام شناخته شده‌اند، جدا کردیم. سپس جزء طعامی فراهم آورد و مجوس را فراخواند و شمشیر را بر روی زانوی خود نهاد و آنان، بی‌زمزمه غذا خوردند و يك یا دو بار استر، نقره ریختند. تا آنگاه که عبدالرحمن بن عوف، گواهی نداده بود که پیامبر خدا(ص) از زردشتیان هگر (بحرین) گزیت گرفته است، عمر بن خطاب از ستانن گزیت از زردشتیان، خودداری کرده بود».

۱. روایت دوم و سوم و همچنین روایت ابن خنبل، چیزی افزون بر آنچه که یاد شد، دربر ندارند. از این‌رو، از برگردان آنها خودداری شد. م.

۸۰۷۰۶/۳۶۸

## نامهٔ عمر دربارهٔ آموزش قرآن کریم به مردم و پرداخت مزد، بابت آن (به فراگیرنده)

الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۹۳/الف.

عمر بن خطاب به یکی از کارگزاران خود نوشت: در برابر فراگرفتن قرآن، به مردم مزد بده. او به عمر نوشت: تو به من دستور داده‌ای که برای فراگرفتن قرآن، به مردم چیزی دهم. در نتیجه به کسی قرآن می‌آموزی که جز گرفتن مزد، هیچگونه دلبستگی به آن ندارد. عمر به وی نوشت: بر بنیاد جوانمردی و حق‌همنشینی، چیزی به آنان ده.

۱۰،۹/۳۶۸

## نامه‌نگاری ابوهریره و عمر به یکدیگر دربارهٔ نماز جمعه

التعلیقُ المثنیٰ علی سنن الذاری قطنی، ابوالطیب شمس الحق عظیم آبادی (چ دهلی) ۱۶۶/۱، به نقل از بیهقی در المعرفة، ابن ابی شیبّه و فتح الباری، ابن حجر. نیز بنگرید: سند \* / و پیشین.

ابوهریره که در بحرین بود، به عمر نامه نوشت و دربارهٔ نماز جمعه از وی پرسید. متن نامه به‌دست نیامده است. عمر در پاسخ ایشان نوشت: هر جا که باشید، نماز جمعه بگذارید.

۱۱/۳۶۸

## فرمان عمر به پیکارگران اسلام که گاه‌گاه، نزد همسران خود بروند

سُنن سعید بن منصور، بخش دوم، ش ۲۴۶۱.

عمر (ر.ض) به فرماندهان مرزها دستور داد که به مسلمانان (محافظ مرزها) دستور دهند تا نزد زنان خود، بازگردند. اگر پذیرفتند که بهتر، وگرنه، وادارشان سازند تا نفقه زنان خود را بپردازند. در غیر این صورت، ایشان را وادار کنند تا زنان خود را طلاق گویند. چنانچه طلاق دادند که هیچ، وگرنه، هزینه و نفقه گذشته (عقب‌افتاده) را نیز از آنان، بازستانند.

۱۲/۳۶۸

## نامه‌نگاری عمر با حذیفه درباره ازدواج با زنی یهودی

سُنن سعید بن منصور، بخش اول، ش ۷۱۶.

مقابله کنید: مصنف عبدالرزاق، ش ۱۰۰۵۷؛ ناشر آن، به السُنن الکُبَری، بیهقی ۱۷۲/۷ نیز ارجاع داده است.

حُذیفَة (بن الیمان) با زنی یهودی ازدواج کرد. عمر (ر.ض) به وی نوشت: او را طلاق ده (عبدالرزاق افزوده است: که او گدازه آتش است). حذیفه به عمر نوشت: چرا؟ آیا او بر من حرام است؟ عمر در پاسخ او نوشت: نه، ولی از آن بیم دارم که گرفتار نابکارانشان گردید. (عبدالرزاق افزوده است: حذیفه بر پایه گفته عمر، او را طلاق نگفت؛ ولی پس از مدتی، از او جدا گشت.

۱۳/۳۶۸

## فرمان عمر درباره زنی که بی حضور گواهان، ازدواج کرده بود

سنن سعید بن منصور، بخش نخست، ش ۷۱۲.

زنی را که بدون گواه ازدواج کرده بود، نزد عمر آوردند. عمر او را تازیانه زد و به شهرها نامه نوشت و مردم را از روی آوردن به چنین کاری، بازداشت.

۱۳/۳۶۸ مکرر

## فرمان عمر درباره زنی که پیش از آزاد کردن برده خود، با وی ازدواج کرده بود

سنن سعید بن منصور، بخش نخست، ش ۷۱۳ (ناشر کتاب، به مُصَنَّف عبدالرزاق نیز ارجاع داده است).

زنی را که برده خود را به همسری گزیده بود، نزد عمر آوردند. وی آن دو را تازیانه زد و از یکدیگر، جدا کرد. زن گفت: آیا خداوند در قرآن (سوره نساء/۳)، نمی فرماید: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ؟» [ولی در این آیه، از ازدواج با کنیزان گفتگو شده و از به همسری برگزیدن غلامان، سخنی به میان نیامده است. شاید منظور آن زن، آیه ۲۲۱ سوره بقره بوده است: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُوْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ» (زنان مسلمان نباید به همسری مشرکان درآیند؛ برده مؤمن، از آزاد مشرک برتر است، هرچند که دارای و زیبایی او شما را به تحسین وادارد<sup>۱</sup>). سپس عمر به مردم شهرها نوشت:

هر زنی که با برده خویش ازدواج کند، یا بدون گواه و یا بی آگاهی سرپرست خود به همسری مردی درآید، او را حد بزنید.

۱۴/۳۶۸

## فرمان عمر درباره کنیز شوهرداری که فروخته شده بود

سنن سعید بن منصور، بخش دوم، ش ۱۹۵۱.

عمر (ر.ض) به یسار بن نُمیر نوشت تا کنیزی برای او بخرد؛ او کنیز را خرید و نزد عمر فرستاد. کنیز عمر را آگاه ساخت که میان کسان خود، شوهری دارد. عمر از او کناره گرفت و به یسار نوشت تا حق پهرمندی از او را از شوهرش بخرد<sup>۱</sup> (هیثم گفته است: معنی «بِيعُ الْأُمَّةِ لَيْسَ بِطَلَّاقٍ» (فروختن کنیز، در حکم طلاق نیست)، همین است).

۱. او را به طلاق گفتن زنی راضی گرداند. نیز بنگرید: *النهاية في غريب الحديث* ۱۳۲/۱-۱۳۳ (بضع). م.

۱۵/۳۶۸

## فرمان عمر درباره دوبار طلاق گفتن زن

سنن سعید بن منصور، بخش دوم، ش ۲۰۲۹.

نعیم (بن...)، زن خود را دوبار طلاق داد و گفت: او بر من حرامست<sup>۱</sup>. در این باره به عمر بن خطاب، نامه نوشتند.

متن نامه به دست نیامده است.

عمر در پاسخ آن نوشت: آیا این مرد گمان می‌کند که گفته او: «این زن بر من حرامست»، از دوبار طلاق گفتن او، آسان‌تر است؟! آنگاه که این نوشته من به دست شما رسید، آن دو را از یکدیگر جدا کنید.

۱. متن «هِيَ عَلَيْهِ حَرْجٌ»، ابن اثیر می‌نویسد: «أَخْرَجَهَا بِطَلِّيقَةٍ: أَي حَرَمَهَا» یعنی با طلاق گفتن، زن را بر خود حرام ساخت (النهاية ۳۶۱/۱). م.

۱۶/۳۶۸

## فرمان عمر دربارهٔ عینین (مردی که دچار ناتوانی جنسی باشد)

سنن سعید بن منصور، بخش دوم، ش ۲۰۱۱.

عمر دربارهٔ مردی که نتواند با زن خویش نزدیکی کند، به شریح نوشت که از روز ازدواج تا یکسال به او مهلت دهد. چنانچه (در این مدت) توانست با زن خود نزدیکی کند که هیچ، وگرنه، آن دورا از یکدیگر، جدا سازد.

۱۷/۳۶۸

## نامه‌نگاری با عمر، دربارهٔ مردی عینین

سنن سعید بن منصور، بخش دوم، ش ۲۰۱۹.

عمرو بن عاص دربارهٔ مردی عینین، به عمر بن خطاب (ر.ض) نامه نوشت. عمر گفت (نوشت): یکسال به او مهلت بدهند؛ چنانچه نزدیکی کرد که هیچ، وگرنه، آن زن و مرد را از یکدیگر، جدا کنند.

۱۸/۳۶۸

## مبالغهٔ عمر در گرامیداشت زیدبن ثابت (ر.ض.)

الجرح والتعديل، ابوحاتم رازی، ۱/۴ ص ۶ ش ۲۲.

عمر، نامه‌ای نوشت و در آن، نام گیرندهٔ نامه را پیش از نام نویسندهٔ آن (یعنی نام خود)، آورد: